

«اصل واقعیت» و جایگاه معرفت‌شناختی آن در اندیشه آیت‌الله جوادی آملی

حسین علی محمدی*

چکیده

«اصل واقعیت» در دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی قضیه بدیهی اولی است. با توجه به جایگاه قضیه بدیهی اولی در بنای معرفت، شناخت مصادیق آن در معرفت‌شناسی، مهم و اثرگذار است. این مقاله، بر پایه روش کتابخانه‌ای در گردآوری اطلاعات به همراه تحلیل عقلی، «اصل واقعیت» را در اندیشه استاد جوادی آملی شناسانده است. در این تحقیق، مفاد «اصل واقعیت» و چرایی بدیهی بودن آن تبیین و منشأ ادراک «اصل واقعیت» نمایانده شده است؛ سپس برای شناساندن فراگیرتر ارزش معرفت‌شناختی این اصل، نسبت آن با «اصل امتناع تناقض» از منظر آیت‌الله جوادی آملی بررسی شده است. این پژوهش نشان داده است که بداهت «اصل واقعیت» به معنای بداهت تحقق واقعیت یا وجود مطلق در خارج نیست، از این‌رو افزون‌بر یافت‌های معرفت‌شناختی، در ساحت هستی‌شناسی نیز نتایج اثرگذاری فراهم آورده است.

کلیدواژه‌ها: جوادی آملی، اولیات، اصل واقعیت، اصل امتناع تناقض، وجود مطلق.

* دکتری فلسفه دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام (alimohammadi.hosain@gmail.com)

(تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۴/۰۳)

قضیه‌های بدیهی اولی یا اولیات، مهمترین قسم از قضیه‌های بدیهی اند. در قضیه اولی که در نظر برخی می‌توان آن را یگانه بدیهی حقیقی یاد کرد، (حلی، ۱۳۷۱: ۲۰۱) تنها تصور محمول و موضوع برای جزم به ثبوت محمول برای موضوع کافی است. (طوسی، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۱۳-۲۱۴؛ رازی، بی تا: ۳۳۳) منطقدانان و حکما از گذشته تا کنون مصادیق یا مصادیق قضیه اولی را بررسی کرده و آنها را برشمرده‌اند. با توجه به جایگاه و نقش معرفت‌شناختی اولیات در نظام معرفت، شناخت این مصادیق و تبیین اولی بودن آنها پراهمیت است، به دیگر سخن قضایای اولی، پایه‌های شناخت در صعود معرفتی بوده و تعدد و تنوع آنها می‌تواند مرزهای معرفت یقینی را توسعه داده و برگستره دانش بشری بیافزاید همچنین از دیگر سو، اولی انگاشتن قضایای غیراولی می‌تواند برخی مسائل معرفت‌شناختی یا هستی‌شناختی را به بیراهه برد.

«اصل واقعیت» در اندیشه حکیم معاصر آیت الله جوادی آملی، قضیه‌ای اولی است. (جوادی آملی، بی تا ج: ۲۲۴؛ ۱۳۸۷ ب: ۳/ ۳۲۴؛ ۱۳۸۶ ب: ۶۹-۷۰؛ ۱۳۸۶ ه: ۵۱ و ۱۱۱ و ۳۴۷؛ ۱۳۹۶: ۷۵۸؛ ۱۳۸۴ الف: ۱۰۰ و ۱۳۹ و ۱۷۰؛ ۱۳۸۸ الف: ۱۱۰-۱۱۱) ایشان در مباحث مختلف فلسفی خود از این اصل یاد کرده و از آن بهره برده‌اند. این مقاله بر آن است برای نخستین بار به گونه تفصیلی «اصل واقعیت» را از منظر آیت الله جوادی آملی بررسی و جایگاه معرفت‌شناختی آن را تبیین کند. افزون بر نقش معرفت‌شناختی این اصل، نتایج هستی‌شناختی بنانهاد شده بر آن، اهمیت این پژوهش را بیش از پیش آشکار می‌سازد. برای نمونه «اصل واقعیت» در برهان صدیقین علامه طباطبایی رحمته‌الله، دارای نقشی محوری است. (طباطبایی در، صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: تعلیقه/

۱۴/۶؛ ۱۳۸۷ ب: ۳/ ۳۲۳-۳۲۶ و ۳۲۸ و ۳۳۹ و ۳۴۱)

در این پژوهش، نخست معنا و مفاد «اصل واقعیت» به دیده آیت الله جوادی آملی پس از بیان چند مقدمه ضروری شناسانده شده و برپایه آن، چرایی بدیهی اولی بودن این اصل با تبیین دو ویژگی انکارناپذیری و اثبات‌ناپذیری نمایانده می‌شود سپس منشأ ادراک «اصل واقعیت» و نیز نسبت آن با «اصل امتناع تناقض» در اندیشه ایشان، به تفصیل بررسی می‌شود.

معناشناسی «اصل واقعیت»

برپایه پژوهش فراگیر در آثار استاد جوادی آملی می‌توان گفت ترکیب دوواژگانی «اصل واقعیت» در گستره آثار ایشان در دو معنا به کار رفته است. در کاربرد نخست، «اصل واقعیت» بیان‌گر موضوع فلسفه یعنی واقعیت خارجی است و در کاربرد دوم، «اصل واقعیت»، قضیه بدیهی اولی بوده و از سنخ معرفت‌های تصدیقی است. هدف این پژوهش بررسی مفاد «اصل واقعیت» و جایگاه معرفت‌شناختی آن در کاربرد دوم است اما از آنجا که عدم توجه به تمایز دو کاربرد «اصل واقعیت» و لوازم آنها می‌تواند رهن‌راه‌یابی به مقصود نهایی باشد «اصل واقعیت» در کاربرد نخست نیز بررسی و تبیین می‌شود. افزون‌براین دیدگاه استاد جوادی آملی درباره مصداق مفهوم واقعیت، در شناخت مفاد «اصل واقعیت» (در کاربرد دوم) نقش‌آفرین است، ازاین‌رو می‌بایست تمایز میان مفهوم و مصداق واقعیت آشکار گردیده و مصداق مفهوم واقعیت در اندیشه ایشان بررسی شود.

۱. اصل واقعیت، موضوع فلسفه

به دیده آیت الله جوادی آملی موضوع فلسفه الهی، موجود واقعی یا واقعیت خارجی است که از آن با مفهوم «موجود» یا «واقعیت» یاد می‌شود. به دیگر سخن، هستی هر چیز از آن جهت که موجود است بی‌آنکه هیچ قید دیگری - نه قید خاص و نه قید اطلاق و عموم - به آن ضمیمه شده باشد در فلسفه الهی مطرح می‌گردد، ازاین‌رو

موضوع فلسفه الهی، مفهوم موجود نیست بلکه مصداق خارجی آن است (جوادی آملی، ۱۳۸۶ و: ۳۲۶؛ الف: ۱۳۸۶: ۱۷۲ و ۱۷۸ - ۱۷۷؛ الف: ۱۳۸۴: ۱۰۹) - اگرچه پس از اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، می توان «وجود» را به عنوان موضوع فلسفه معرفی کرد. (جوادی آملی، الف: ۱۳۸۸: ۳۲-۳۳) - برپایه آنچه بیان گردید دانسته می شود آنجا که در آثار استاد جوادی آملی، «اصل واقعیت»، موضوع فلسفه یاد شده، (جوادی آملی، الف: ۱۳۸۶: ۲۲۴؛ الف: ۱۳۸۶: ۸۸؛ الف: ۱۳۸۶: ۲۰۵؛ الف: ۱۳۸۸: ۱۹۳) به چه معنایی به کار رفته است.

بدهت مفهوم واقعیت

آیت الله جوادی آملی در آثار خود ادله صدرالمتألهین برای اثبات بدهت تصویری مفهوم «واقعیت» یا «موجود»، را تبیین کرده و معتقد است صدرالمتألهین بدان سبب که قائل به اصالت وجود است، در برخی از دلایل خود از واقعیتی که موضوع فلسفه است با عنوان «وجود» یاد کرده است. (جوادی آملی، الف: ۱۳۸۶: ۱۷۸-۱۸۰) از جمله آن ادله، برهان جامعی است که تعریف ماهوی و نیز تعریف مفهومی وجود را نفی می کند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۱/ ۲۵-۲)؛ به این بیان که شرط تعریف، اعم از آنکه تعریف ماهوی یا مفهومی باشد، آن است که معرف در صدق و کذب، مساوی معرف و افزون بر این در ظهور و خفا، اجلی و اعرف از آن باشد و حال آنکه چیزی اعرف از مفهوم «موجود» یا «واقعیت» نیست. (جوادی آملی، الف: ۱۳۸۶: ۱۸۱-۱۸۰؛ الف: ۱۳۸۸: ۳۳)

آنچه در ذهن تصویر و ترسیم می شود و بدهت آن تبیین شد مفهومی است حاکی از واقعیت؛ نه خود واقعیت؛ زیرا خارجی بودن و منشأ اثر شدن، عین ذات واقعیت است؛ نه وصف عارض آن، ازاین رو متن واقع هرگز به ذهن نمی آید؛ همان سان که معقولات ثانی - اعم از منطقی و فلسفی -، هرگز به خارج راه ندارند زیرا ذهنی بودن، ذاتی آنهاست. از آنجا که مصداق خارجی واقعیت، هرگز به ذهن و فهم کسی

در نمی‌آید، به بدیهی یا نظری (مکتسب) متصف نمی‌شود، زیرا این امور از اوصاف علوم حصولی - مفاهیم یا قضایای - محقق در ذهن‌اند. براین اساس، چرایی تعریف‌ناپذیری حقیقت وجود نیز نمایان می‌گردد؛ زیرا نه در ذهن پرسش‌کننده حضور می‌یابد تا با «ما هو» از آن پرسش شود و نه در ذهن پاسخ‌دهنده جای می‌گیرد که پاسخ «ما هو» باشد. براین پایه، استاد جوادی آملی معتقدند هرگز با حصول مفهوم حاکی از واقع، در ذهن صاحب نظر، اصل واقعیت آن‌گونه که هست، ادراک نمی‌شود بلکه برای نیل به محور اصلی فلسفه که همان اصل واقعیت است، راهی جز حضور در متن خارج و ادراک واقع با علم شهودی نیست. به دیگر سخن، شناخت مصداق واقعیت، تنها از راه دانش شهودی و علم حضوری و از مسیر ارتباط مستقیمی که هر شخص از طریق نفس و جان خود با حقیقت بی‌کران هستی دارد، امکان‌پذیر است. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ و: ۲۰۵؛ ۱۳۸۶ الف: ۱۷۸-۱۷۷ و ۱۸۰-۱۸۱؛ ۱۳۸۶ ج: ۵۳۳ - ۵۳۴؛ ۱۳۸۴ الف: ۱۴۸) برپایه آنچه بیان گردید «اصل واقعیت»، به معنای واقعیت خارجی که خارجی بودن، عین ذات آن است نه تنها بدیهی نیست بلکه اساساً شناخت حصولی آن ناممکن است خواه به‌گونه بدیهی و خواه به‌گونه نظری. حکیم متأله حاج ملاهادی سبزواری نیز به استناد تغایر یاد شده میان واقعیت خارجی و مفهوم ذهنی واقعیت، چنین می‌نگارد: «مفهومه من أعرف الأشياء و كنهه فی غاية الخفاء». (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲/۵۹)

مصداق مفهوم واقعیت

۹ برای بررسی مفاد «اصل واقعیت» در کاربرد دوم آن که قضیه بدیهی اولی بوده و از سنخ معرفت‌های تصدیقی است، لازم است دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی درباره مصداق مفهوم واقعیت، تبیین شود؛ زیرا تعیین مصداق مفهوم واقعیت، در شناخت دقیق مفاد گزاره‌ای که بیان‌گر تحقق مصداق برای واقعیت است نقش تعیین‌کننده‌ای

دارد. براین پایه در این بخش، مصداق مفهوم واقعیت در اندیشه استاد جوادی آملی شناسانده می‌شود افزون‌براین به دلیل اهمیت «وجود مطلق» در میان مصادیق محتمل واقعیت، در بخش پسین، نسبت واقعیت با «وجود مطلق» به گونه مستقل تبیین می‌شود. موضوع فلسفه همان‌سان که پیش‌تر بیان گردید واقعیت و موجودیت متحقق در خارج است که «موجود» یاد می‌شود. آیت الله جوادی آملی در تبیین مصداق مفهوم واقعیت یا چیستی واقعیت خارجی، معتقدند فیلسوف آنگاه که به واقع‌شناسی می‌پردازد، یا مصداق مفهوم وجود را مصداق واقعیت می‌یابد و یا افراد ماهیت را مصداق واقعیت می‌پندارد؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۲۹۵-۲۹۶؛ ۱۳۸۶ و: ۳۲۶) در صورت اول، موضوع فلسفه او «وجود» و در صورت دوم، موضوع فلسفه او «ماهیت محققه» - نه ماهیت من حیث هی - است، ازاین‌رو موضوع فلسفه، موجود است نه وجود و بحث از اصالت وجود، یکی از مسائل فلسفه است (اگر «وجود» موضوع فلسفه باشد، بحث از اصالت وجود را دیگر نمی‌توان یکی از مسائل فلسفه برشمرد زیرا اثبات موضوع یک علم، نمی‌تواند جزء مسائل آن علم باشد. افزون‌براین، مباحث قائلین به اصالت ماهیت نیز می‌بایست سراسر غیرفلسفی برشمرده شود به دیگر سخن، «وجود» یا «ماهیت محققه» بودن واقعیت خارجی که موضوع فلسفه است نیازمند به بحث، تأمل و اثبات است) (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۱۷۳-۱۷۲؛ بی تا الف: ۶۷ و ۱۷۲؛ ۱۳۸۸ الف: ۳۳؛ بی تا ب: ۱۷۱) همچنین به دیده استاد جوادی آملی پس از پذیرش اصالت وجود نیز برای واقعیت، چند امر محتمل است یعنی آنچه در خارج تحقق دارد ممکن است مصادیق کثیره متباینه یا مصادیق کثیره مشککه یا مصداق مفهوم «موجود مطلق» - «الموجود المطلق بما أنه موجود مطلق» باشد. برپایه آنچه بیان گردید به روشنی می‌توان گفت تحقق اصل واقعیت، با اصالت وجود در هر یک از فروض کثرت تباینی، کثرت تشکیکی و وحدت شخصی وجود سازگار است

همان‌سان که با اصالت ماهیت نیز سازگار است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۳/ ۲۹۸؛ بی‌تاج: ۲۰۴)

نسبت واقعیت با وجود مطلق

از مباحث پیشین، دانسته شد که واقعیت، تنها بر «وجود مطلق» دلالت ندارد، آیت الله جوادی آملی در آثار خود بر این نکته تأکید دارد که از تحقق اصل واقعیت، تحقق «وجود مطلق» اثبات نمی‌گردد همان‌سان که با اثبات اصالت وجود نیز تحقق آن اثبات نمی‌گردد؛ زیرا برهان اصالت وجود، تنها تحقق مصداق برای اصل وجود را اثبات می‌کند و مصداق داشتن وجود، اعم از آن است که دارای يك مصداق مطلق بوده یا دارای مصادیق متکثر باشد. «حقیقت وجود بما هی حقیقت وجود» ممکن است در خارج نباشد و نقیض آن - که عدم آن است - محقق باشد و عدم وجود مطلق، منافاتی با تحقق وجودهای مقید ندارد یعنی آنچه در خارج نفی می‌شود اصل حقیقت وجود بما هی وجود (وجود مطلق) است نه اقسام مقیده آن، به دیگر سخن، «وجود مطلق» نفی می‌شود نه «مطلق وجود». وجودهای مقید نیز نقیض وجود مطلق یا مصداق بالذات نقیض او نیستند، براین‌پایه «وجود مطلق»، با اصل واقعیت و یا اصالت وجود ثابت نمی‌شود و با پذیرش این دو مبنا و نیز اشتراك مفهوم یا حقیقت وجود، همچنان احتمال مصداق نداشتن آن باقی است. مفهوم «وجود مطلق» در ذهن، غیر از مصداق آن است و آنچه شک‌ناپذیر است حضور مفهوم «وجود مطلق» در ذهن است. این مفهوم با این که مفهوم مطلق است، می‌تواند به گونه‌ای از مصادیق جزئی و مقید انتزاع شده و یا از مصداقی مطلق و نامحدود به دست آمده باشد. اگر مفهوم وجود مطلق از مصادیق متکثر و مقید، انتزاع شده باشد برای آن مصداق واحدی نیست که «وجود لابشرط مقسمی» باشد، بنابراین حضور مفهوم در ذهن را نباید به معنای مصداق خارجی آن دانست و احکام مصداق را بر آن مترتب ساخت. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱/ ۴۰۸؛

همان: ۳/ ۳۰۰؛ بی تاج: ۲۰۲-۲۰۴؛ الف: ۱۳۸۴-۲۰۴ - ۲۰۵)

۲. اصل واقعیت، قضیه بدیهی اولی

همان گونه که به تفصیل بیان گردید «اصل واقعیت» به معنای واقعیت خارجی که موضوع فلسفه است هرگز به ذهن نیامده و خارج از تقسیم معرفت به بدیهی و نظری است، اما «اصل واقعیت» که در اندیشه استاد جوادی آملی به بدیهی اولی بودن متصف می‌گردد از سنخ معرفت تصدیقی است که با قضیه «واقعیتی هست» بیان می‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ و: ۳۲۹؛ الف: ۱۳۸۴؛ بی تا ب: ۱۸۶-۱۸۸؛ ۱۳۸۴ ب: ۲۰۱؛ بی تاج: ۲۲۳-۲۲۹).

به دیده آیت الله جوادی آملی، از آنجاکه مدعای سفسطه، نفی واقع (مطلق واقعیت) یا انکار هرگونه واقعیت عینی است، (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۲۹۶؛ ۱۳۸۸ الف: ۵۲؛ بی تاج: ۱۶۴؛ ۱۳۸۴ ج: ۲۲۳) پذیرش اصل واقعیت یعنی اذعان به تحقق واقعیتی در خارج، مرز فلسفه و سفسطه است، به دیگر سخن پذیرش اصل واقعیت، آغاز فلسفه و انکار آن، سقوط در سفسطه است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷ ب: ۸۰/۲؛ همان: ۳/ ۳۰۰ و ۳۲۳؛ ۱۳۸۶ الف: ۳۲۳؛ ۱۳۸۶ د: ۴۲۳؛ بی تا الف: ۱۷۲؛ ۱۳۹۶: ۱۴۸؛ ۱۳۸۴ ج: ۱۹۴؛ بی تا د: ۱۲۵؛ ۱۳۸۴ الف: ۱۳۹ و ۱۶۸) از این رو ایشان معتقدند اصل واقعیت، گزاره‌ای است که نفی و یا تردید در آن، مانع ورود به مباحث معرفت‌شناختی بوده و پذیرش آن، شرط ضروری برای بحث درباره شناخت است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴ الف: ۶۳)

گاه اصل واقعیت، در قالب قضیه «واقعیت حق است» (یا «واقعیت هست») نیز بیان می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۸۷ ب: ۳/ ۳۲۳ و ۳۲۷؛ ۱۳۸۴ الف: ۶۳) که معنای آن، می‌بایست فرد داشتن مفهوم واقعیت باشد یعنی اذعان به تحقق فردی از واقعیت در خارج. به دیگر سخن، آنچه بدیهی الثبوت است، مصداق و فرد مفهوم جامع واقعیت (یا موجود) است. (جوادی آملی، بی تا ب: ۱۸۶-۱۸۸) از این رو قضیه یاد شده با قضیه

«واقعیتی هست» هم معنا به کار رفته است.

در آثار استاد جوادی آملی برای تبیین اصل واقعیت، عبارت «واقعیتی هست» به کار رفته (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۳۲۹) و بر انکارناپذیری اصل واقعیت، با قید «فی الجملة» تأکید شده است (جوادی آملی، بی تا الف: ۱۷۱-۱۷۴؛ بی تا ب: ۱۸۶-۱۸۸) قید «فی الجملة» بیانگر آن است که آنچه انکارناپذیر است مصداق داشتن واقعیت در خارج است نه تحقق مصداقی از واقعیت با وصف یا قیدی خاص همچنین ایشان در مباحث خود به تفصیل تبیین کرده‌اند چرا بداهت اصل واقعیت، به معنای تحقق مصداق برای موجود مطلق نیست، براین پایه اگر در موردی، مفاد «اصل واقعیت»، امری مغایر با مفاد قضیه «واقعیتی هست» شناسانده شود (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۳/ ۳۳۹-۳۴۰) دیدگاهی متفاوت و ناسازگار با مباحث یاد شده درباره اولی بودن «اصل واقعیت»، بیان شده است. به دیگر سخن اگر برای اصل واقعیت، معنایی غیر از «واقعیتی هست» یا «واقعیتی موجود است» یاد شود می‌بایست بداهت اولی آن نمایانده شود؛ زیرا برپایه مباحث گسترده ارائه شده از سوی استاد جوادی آملی، آنچه دارای بداهت اولی است مفاد قضیه «واقعیتی هست» یا «واقعیتی موجود است» است. در مباحث پیش‌رو نیز با تبیین چرایی انکارناپذیر بودن اصل واقعیت و منشأ ادراک آن در نگاه آیت الله جوادی آملی، استواری معنای یادشده بیش از پیش، آشکار می‌گردد.

چرایی بدیهی اولی بودن اصل واقعیت

در اندیشه استاد جوادی آملی، «قضیه بدیهی»، قضیه بی‌نیاز از برهان و «قضیه اولی»، قضیه بدیهی برهان‌ناپذیر است یعنی صدق قضیه اولی به گونه‌ای آشکار است که نمی‌توان برای آن استدلال اقامه کرد، (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴۳؛ ۱۳۸۶: ۱۸۲؛ ۱۳۹۶: ۱۲۸؛ ۱۳۸۷: ج: ۱۳۰؛ ۱۳۸۹: ۱۲۶-۱۲۷؛ ۱۳۸۷: الف: ۱۳۰؛ ۱۳۸۴: الف: ۷۶-۷۷؛ بی تا ج: ۱۰۶-۱۰۷) براین پایه هر قضیه اولی دارای دو ویژگی ممتاز است که

عبارتند از: ۱) انکارناپذیری یا شکناپذیری ۲) اثباتناپذیری. از آنچه بیان گردید دانسته می‌شود اگر انکارناپذیری و اثباتناپذیری قضیه‌ای نمایانده شود بدیهی اولی بودن آن آشکار می‌گردد. اثبات انکارناپذیری یک گزاره، مانع از آن است که کسی، یافت صدق آن را انکار کند همچنین تبیین اثباتناپذیری آن گزاره، نشان می‌دهد وضوح صدق یافت شده، از گزاره دیگری بدست نیامده است یعنی گزاره انکارناپذیر و اثباتناپذیر، به هیچ روی، مکتسب یا نظری نیست، ازاین‌رو در ادامه مباحث با تبیین انکارناپذیری و اثباتناپذیری اصل واقعیت، چرایی بدیهی اولی بودن آن در اندیشه آیت الله جوادی آملی نمایان می‌شود.

انکارناپذیری «اصل واقعیت»

به دیده استاد جوادی آملی «اصل واقعیت»، انکارناپذیر است زیرا انکار آن مستلزم پذیرش آن بوده و اذعان به این اصل را در پی دارد. در توضیح باید گفته شود شخصی که «اصل واقعیت» یا واقعیت اشیا را انکار می‌کند و آنها را موهوم می‌پندارد، پندار خود را واقعی می‌داند یعنی او به واقعیت انکار خود اذعان دارد همچنین اگر او نسبت به «اصل واقعیت» یا واقعیت اشیا، شک دارد، آنها در نگاه او واقعاً مشکوک‌اند و او یقین دارد که واقعاً شک دارد. به دیگر سخن، واقعیت، شکناپذیر است؛ زیرا «شاک» در صورتی که واقعاً «شاک» باشد واقعیت شک را پذیرفته است، ازاین‌رو انکار «اصل واقعیت» یا شک در آن، مستلزم پذیرش آن است. افزون‌براین هر آن کس که در صدد نفی و انکار اصل واقعیت برآید ناگزیر واقعیت‌های بسیاری را پذیرفته و مفروغ عنه گرفته است، مانند واقعیت خود، واقعیت فهم، واقعیت استدلال، واقعیت مقدمات استدلال، واقعیت نتیجه و واقعیت کسی را که برای او استدلال اقامه می‌کند، ازاین‌رو نفی واقعیت، خود مستلزم پذیرفتن واقعیت‌های متعدد نفی‌ناپذیر است. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۷۰؛ ۱۳۸۸ الف: ۱۱۰؛ ۱۳۸۶ الف: ۱۸۱؛ ۱۳۸۷ ب: ۳/۳۲۴ و ۳۲۸؛ بی‌تا

الف: ۱۷۱-۱۷۴؛ ۱۳۸۳: ۲۱۵) توجه به برهان تنبیهی استاد جوادی آملی، افزون بر تبیین انکارناپذیری اصل واقعیت، این حقیقت را که مفاد اصل واقعیت، گزاره «واقعیتی هست» است، بیش از پیش می‌نمایاند زیرا در این استدلال نشان داده شد در هر فرضی، حتی فرض شک در تحقق واقعیت یا انکار آن، حداقل یک واقعیت باید پذیرفته شود یعنی این حقیقت که واقعیت دارای مصداق (حداقل یک مصداق) است انکارناپذیر است و گزاره «واقعیتی هست» بیانگر این حقیقت است.

در بحث از انکارناپذیری اصل واقعیت، دیدگاه دیگر آیت الله جوادی آملی نیز قابل توجه است، ایشان بر این باورند که نفی و یا تردید در «اصل واقعیت»، مانع ورود به بحث شناخت است، زیرا تنها با پذیرش این اصل، در کنار اصل «انسان، واقعیت دارد» و اصل «انسان درباره خود و اصل واقعیت، اندیشه می‌کند»، مسائل معرفت‌شناختی رخ می‌نمایند مانند این مسأله که آیا اندیشه انسان راه به واقع می‌برد؟ به دیگر سخن، آغاز به پرسش درباره معرفت، با اذعان به سه اصل یادشده همراه است و اگر کسی با حفظ پرسش‌های معرفتی، در این قضایا تردید کند، نمی‌تواند میان پرسش و غیر پرسش، تمایزی قائل شود و پرسش و غیرپرسش برای او تفاوتی ندارد همان‌سان که پاسخ و عدم پاسخ نیز برای او نمی‌تواند تفاوتی داشته باشد. براین پایه شخصی که از معرفت سؤال می‌کند یا از تردید و شک خبر می‌دهد از مبادی تصدیقی و تصویری متعددی بهره برده است، مانند تصور واقعیت، و تصدیق به واقعیت و اندیشه خود. (جوادی آملی، ۱۳۸۴ الف: ۶۳-۶۴)

اثبات ناپذیری «اصل واقعیت»

به دیده استاد جوادی آملی، انکارناپذیری و شک‌ناپذیری «اصل واقعیت»، نمایان‌گر آن است که اقامه استدلال و برهان بر صدق آن نیز میسر نیست، زیرا اقامه برهان نسبت به يك امر پس از فرض جهل و یا شك نسبت به آن امر امکان‌پذیر است. افزون‌براین اگر

کسی بخواهد «اصل واقعیت» را اثبات کند لازم است پیش‌تر چندین واقعیت را پذیرفته باشد مانند واقعیتِ گوینده، واقعیت شنونده، واقعیت استدلال و واقعیت رابطه میان دلیل و نتیجه و... از این رو «اصل واقعیت»، بدیهی بالذات است و قضیه «واقعیتی هست» قابل اثبات نیست همچنین برپایه آنچه که در بحث از انکارناپذیری «اصل واقعیت»، به تفصیل بیان گردید، کسانی که در پی اقامه برهان بر «اصل واقعیت» اند مانند کسانی که در پی نفی آن‌اند تا زمانی که بر این اصل، اعتماد نکرده باشند، پرسش و پاسخ آنها بی‌معناست بلکه تردید، شک، ابهام یا انکار، تنها با اعتماد به این اصل، معنا می‌یابد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۱۸۱؛ ۱۳۸۸ الف: ۳۴-۳۵؛ ۱۳۸۴ ج: ۱۹۴؛ بی تا الف: ۱۷۱-۱۷۴؛ ۱۳۸۴ الف: ۱۳۹-۱۴۰)

آیت الله جوادی آملی معتقدند اقامه برهان برای اثبات «اصل واقعیت» اگرچه ناممکن است، اما می‌توان درباره اولی بودن آن، تنبّه داده شود. تبیین یا تنبیهی که اولی بودن این اصل را می‌نمایاند، مقوم تصدیق به آن نیست، بلکه مقوم آگاهی به وصفی از اوصاف آن یعنی مقوم آگاهی به اولی بودن آن است. انسان با تبیین یا تنبیه یاد شده، نسبت به «اصل واقعیت»، مسیر جهل به آگاهی را نمی‌پیماید بلکه مسیر غفلت به هوشیاری را می‌پیماید، زیرا جهل به «اصل واقعیت» ناممکن اما غفلت از آن محتمل است. به دیگر سخن، تنبیه بر اولی بودن اصل واقع، انسان را متوجه حقیقتی می‌کند که از آغاز به آن علم داشته، اما از علم به آن غافل بوده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴ الف: ۱۴۰)

صدرالمتألهین، بداهت «اصل واقعیت» را به گونه دیگری نمایانده است. او به دلیل اعتقاد به اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، از «واقعیت» به «وجود» یاد می‌کند. دلیل او بر بداهت تصدیقی «وجود» آن است که موجودیت، نفس «وجود» بوده و از آن قابل سلب نیست:

«إثبات الوجود لموضوع هذا العلم أى الموجود بما هو موجود فمستغن عنه، بل غير صحيح بالحقيقة؛ لأن إثبات الشئ لنفسه غير ممكن لو أريد به حقيقة الإثبات وخصوصاً إذا كان ذلك الشئ نفس الثبوت؛ فإن الثابت أو الموجود أو غيرهما من المرادفات نفس مفهوم الثبوت والوجود كما أن المضاف بالحقيقة هو نفس الإضافة لا غيرها إلا بحسب المجاز، سواء كان الوجود وجود شئ آخر أو وجود حقيقته وذاته، وهو هو بما هو أى المطلق لا يأبى شيئاً من القسمين.» (صدرالمتألهين، ۱۹۸۱: ۱/ ۲۷)

علامه طباطبائی رحمته الله نیز در مدخل «نهایة الحکمة» به بیانی مشابه استدلال صدرالمتألهین اکتفا کرده و می فرماید: «فإن موضوعها الموجود العام الذى نتصوره تصوراً أولياً و نصدّق بوجوده كذلك لأن الموجودية نفسه» (طباطبائی، ۱۴۳۰: ۱/ ۱۱)

یعنی موضوع فلسفه همان وجود عامی است که تصور آن اولی و تصدیق به آن نیز اولی است، زیرا موجودیت عین نفس آن است. در توضیح استدلال باید گفت، برای هر حقیقت و ماهیت، امور خارج از ذات آن را می توان اثبات یا نفی کرد، اما ذاتیات آن را نمی توان سلب یا اثبات کرد برای مثال نمی توان ذاتیات ماهیت درخت، مانند جسم بودن یا نامی بودن را از ذات آن سلب کرده یا در ثبوت آنها برای ذات، شک کرده و برهان اقامه کرد. از این رو ذات و ذاتیات هر شئ برای آن شئ، «بین الثبوت» بوده و علت بردار نیست، ذاتی «واقعیت» و «وجود» نیز برای آن ثابت بوده و شک ناپذیر است. به دیگر سخن اگر ثبوت ذاتیات برای ماهیات، شک ناپذیر باشد، در ثبوت ذات برای «اصل واقعیت» که نفس ثبوت است و نیز برای مرادفات آن مانند «وجود» و «موجود»، نمی توان شک کرد، از این رو ثبوت واقعیت برای واقعیت و وجودات، -اعمّ از آنکه آن واقعیت، مانند واقعیت و وجود زمین و آسمان از واقعیات مقیده باشد و یا آنکه همانند وجود واجب، مطلق از قیودات خاصه باشد- ثبوتی واقعی و شک ناپذیر است.

(جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۱۸۳-۱۸۴ و ۲۳۷) صدرالمتألهین، محذور اثبات ذات و

ذاتیات شیء برای شیء را در «وجود»، شدیدتر برمی‌شمارد: «خصوصاً إذا كان ذلك الشيء نفس الثبوت» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۱/ ۲۷)؛ زیرا اثبات وجود برای وجود، به معنای آن است که در یک قضیه، موضوع و محمول و رابط، همگی وجود باشد اما اولویت یا شدت، یاد شده در نگاه استاد جوادی آملی تام نیست، زیرا در هلیات بسیطه، «وجود رابط» نداریم. افزون‌براین، به دیده ایشان، اساس استدلال یا تبیین صدرالمتألهین و علامه طباطبایی برای نمایاندن بداهت «اصل واقعیت» نیز از خلط میان حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی، خالی نیست مگر آنکه به تبیین پیش‌تر ارائه شده درباره چرایی اثبات‌ناپذیری «اصل واقعیت»، بازگردد و بدان تأویل پذیر باشد. در توضیح باید گفت، آنچه بی‌نیاز از برهان است ثبوت ذات و ذاتیات هر شیئی برای آن در مدار مفهوم و ماهیت آن است یعنی ذاتیات مفهوم واقعیت و معنای وجود برای آن مفهوم، «ضروری الثبوت» اند، اما ثبوت مصداق خارجی آن، امری است که نیازمند به برهان است. اگر صرف ثبوت ذاتیات واقعیت برای واقعیت، موجب ضرورت وجود مصداق برای آن باشد، در این صورت دیگر نیازی به اقامه برهان بر وجود «واجب الوجود» نخواهد بود، زیرا مفهوم «واجب الوجود» در دلالت بر اصل ثبوت وجود برای ذات واجب، قوی‌تر از مفهوم وجود یا موجود است؛ زیرا وجوب وجود، به معنای شدت وجود است. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۱۸۴-۱۸۶ و ۲۳۷؛ ۱۳۸۸ الف: ۳۵) صدرالمتألهین، خود نیز با توجه به ضرورت اقامه دلیل بر تحقق مصادیق واقعیت، اثبات برخی مصادیق مقیده آن را به حس و اثبات مصداق واقعیت مطلق را به برهان عقلی ارجاع داده است: «ولیس یستوجب ببرهان ولا یتبیین بضرورة أن الوجود فی الواقع دائماً هو کون شیء فقط أو کون نفسه البتة؛ بل البرهان والحس أوجبا القسمین جميعاً، الثانی کالوجود الذی لا سبب له والأول کالوجود الذی یتعلق بالأجسام، فالوجود الغیر المتعلق بشیء هو موجودیة نفسه والوجود العارض هو

موجودیه غیره.» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۲۷/۱)

منشأ ادراک «اصل واقعیت»

شناخت منشأ ادراک «اصل واقعیت»، می‌تواند در تعیین نقش و جایگاه معرفت‌شناختی این اصل، راهگشا باشد. در نگاه آیت الله جوادی آملی، منشأ ادراک «اصل واقعیت» - یعنی مفاد قضیه «واقعیتی هست» به معنای تحقق خارجی مصداق یا مصادیق مفهوم واقعیت -، علم حضوری به وجود خود است. به دیگر سخن، هر انسانی وجود خود را می‌یابد و به بودن خود علم دارد و برپایه این یافت حضوری، مفهوم واقعیت برای او فراهم آمده است، افزون‌براین او برخی موجودات دیگر را نیز با حس یا با شهود حضوری درمی‌یابد، از این‌رو مفاد قضیه «واقعیتی هست» یعنی تحقق خارجی مصداق یا مصادیق مفهوم واقعیت، برای او نمایان می‌گردد. (جوادی آملی، بی‌تا ب: ۱۸۶-۱۸۸)

همان‌گونه که استاد جوادی آملی به تفصیل بیان داشته‌اند آگاهی و دانش حصولی تنها نسبت به اموری جریان می‌یابد که در قالب مفاهیم و ماهیات، ظاهر شده باشند و از این جهت حقایقی که در فراسوی مفهوم و یا ماهیت بوده و در عرصه وجود ذهنی بروز نداشته و عین واقعیت و حقیقت خارجی‌اند، هرگز از راه دانش و علم حصولی به دست نمی‌آیند بلکه تنها پس از آنکه با دانش شهودی و حضوری دریافت می‌شوند مفاهیم حکایت‌کننده از آنها پدید می‌آیند. کارکرد این مفاهیم، تنها حکایت و اشارت نسبت به آن اموری است که به‌گونه شهودی دریافت شده‌اند. واقعیت خارجی، از جمله اموری است که به دانش شهودی یافت می‌شود و مفهومی که از آن حکایت می‌کند به همراه شهود نخستین در ظرف ذهن آدمی پدید آمده و در زمره اولین مفاهیم و مفاهیم اولیه، از مصداق خود حکایت می‌کند. از این‌رو سرّ بداهت «اصل واقعیت»، آن است که انسان، خود را مشاهده می‌کند همچنین برخی موجودات دیگر را نیز با

حسّ یا با شهود حضوری، درمی یابد - هر چند انکار واقعیت خارج از خود یا انکار راه شناخت آن، منافی با اصل پذیرش واقعیت خود از راه علم حضوری و نیز شناخت برخی از شئون ذات خود همانند «شک»، از راه وجدان و علم حضوری نخواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۸۴ الف: ۹۵؛ ۱۳۸۴ ج: ۲۲۴)

استاد جوادی آملی معتقدند در تبیین منشأ ادراک «اصل واقعیت»، به دیده ژرف تر می توان گفت، اصل واقعیت یا بطلان سفسطه، از طریق شهود مستقیم واقعیت مطلق و علم حضوری به هستی مطلق یا هستی های مقید، دریافت می شود و از آن پس در قالب مفاهیمی که عهده دار حکایت از آن است در سطح علوم حصولی ظاهر می شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ ه: ۳۲۱؛ ۱۳۸۷ ج: ۱۵۳) این تبیین، مبتنی بر پذیرش تحقق «واقعیت مطلق» در خارج و امکان شهود آن است. در توضیح فزون تر می توان گفت استاد جوادی آملی معتقدند انسان، نخست حقیقت مطلق زوال ناپذیر را با شهود و علم حضوری، به مقدار خویش می یابد سپس آن واقعیت یافت شده، در نشئه علم حصولی، به صورت اصل مفهومی واقعیت و اصل استحاله اجتماع نقیضین ارائه می گردد یعنی در علم حضوری و شهودی، نخستین مشهود انسان خداست و انسان بالفطره به سوی حقیقت ضروری ازلی متوجه بوده و با شهود آن را می یابد. (جوادی آملی، ۱۳۸۴ ب: ۱۹۷ و ۲۰۱؛ ۱۳۸۹ الف: ۴۵۰) براین پایه از منظر استاد جوادی آملی، بهترین راه برای پی بردن به اصل واقعیت و نجات از انکار یا تردید در آن، همچنین سالم ترین راه برای نیل به شئون واقعیت عینی، همانا شناخت حضوری حقیقت خویش است. تأمل در حقیقت روح، پایه شهود هستی آن است که عین وحدت، ثبات، تجرد و مبدئیت آثار بسیار است. انسانی که در علم حضوری ذات به ذات، غوص می کند نه تنها «واقعیت» خویش را می یابد، بلکه چون ذاتش عین فقر و محض ربط است و درک ربط بی ادراک مستقل - که مقوم وجودی اوست - میسر نیست، ارتباط خود

با هستی محض را نیز می‌یابد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ و: ۴۰۲-۴۰۳)

پاره‌ای از تبیین استاد جوادی آملی درباره منشأ «اصل واقعیت» می‌تواند این گمانه را تقویت کند که قضیه «واقعیتی هست» قضیه بدیهی اولی نیست بلکه برپایه قیاسی خفی از گزاره بدیهی وجدانی «من هستم» یا «من واقعیت دارم» بدست آمده است، تقریر این قیاس چنین است: «من هستم» یا «من واقعیت دارم»، صادق است. من یک مصداق واقعیت هستم، از این رو واقعیت، حداقل یک مصداق دارد، یعنی «واقعیتی است» صادق است.

برپایه آنچه بیان گردید، صدق گزاره «واقعیتی هست» بی‌یافت مصداقی از وجود - خواه وجود خود خواه وجودی خارج از خود- فهمیده نمی‌شود. به دیگر سخن، نتیجه ضروری گزاره بدیهی وجدانی «من هستم» گزاره «واقعیتی هست» بوده و این گزاره، بداهت نفسی ندارد یعنی صرف تصور موضوع و محمول آن برای حکم به مفاد آن کافی نیست. آنچه این دیدگاه را بیش از پیش استوار می‌سازد نقد آیت الله جوادی آملی بر استدلال‌های ارائه شده از سوی صدرالمتألهین و علامه طباطبایی در تبیین بداهت اصل واقعیت است - که پیش‌تر بیان گردید- اما آنچه این دیدگاه را به چالش می‌کشد استدلال تنبیهی است که آیت الله جوادی آملی بر انکارناپذیری «اصل واقعیت» اقامه کردند و برپایه آن، به استناد انکارناپذیری بطلان سفسطه، انکارناپذیری «اصل واقعیت» آشکار گردید.

نسبت «اصل واقعیت» و «اصل امتناع تناقض»

اصل امتناع تناقض به دیده بسیاری از حکما، افزون بر قضیه اولی بودن، «اول الأوائل» است و در نظام معرفت، جایگاه یگانه‌ای داراست، از این رو با توجه به جایگاه اصل واقعیت در معرفت، سنجش نسبت این دو اصل در اندیشه آیت الله جوادی آملی پراهمیت و قابل‌درنگ است. در بررسی آثار ایشان، سه دیدگاه درباره نسبت اصل

واقعیت و اصل امتناع تناقض، بدست می آید که در ادامه هر یک به تفصیل شناسانده می شود.

۱. «اَوَّلُ الْأَوَائِلِ» بودن «اصل واقعیت» و متفرع بودن «اصل امتناع تناقض» بر آن

در آثار استاد جوادی آملی بارها «اصل امتناع تناقض»، «اَوَّلُ الْأَوَائِلِ» و تنها قضیه اولی شناسانده شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۶ و: ۶۷۲؛ ۱۳۸۶د: ۴۱۹؛ ۱۳۹۶: ۱۲۵-۱۲۶ و ۱۲۸؛ ۱۳۸۹ج: ۳۰؛ ۱۳۸۷الف: ۱۳۰؛ ۱۳۸۴الف: ۸۶)؛ اما در موردی به روشنی، «اَوَّلُ الْأَوَائِلِ» بودن آن نفی شده و «اصل واقعیت»، «اَوَّلُ الْأَوَائِلِ» یاد می شود. پشتوانه این دیدگاه آن است که «اصل اقعیت»، هرگز قابل انکار نیست تا آنجا که در ظرف انکار امتناع اجتماع نقیضین نیز از واقعیت انکار خبر داده می شود و آنچه از انکار امتناع اجتماع نقیضین، لازم می آید همان انکار اصل واقعیت است. براین پایه، عدم اجتماع واقعیت با لاواقعیت، از فروع متفرع بر اصل واقعیت است که از آن با عنوان امتناع اجتماع نقیضین یاد می شود. از این رو اولین معرفتی که انسان به دست می آورد، اصل واقعیت و ضرورت آن است و پس از آن در پناه این اصل به نفی نقیض آن پرداخته و در پی آن به استحاله اجتماع نقیضین حکم می کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ب: ۶۹-۷۰؛ ۱۳۸۶ه: ۱۱۱؛ ۱۳۸۸الف: ۱۱۰)

۲. تقدم «اصل واقعیت» بر «اصل امتناع تناقض» در مقام تنبّه

بر پایه این دیدگاه، «اصل واقعیت» و «اصل امتناع تناقض»، هر دو بدیهی اولی اند، زیرا هر دو انکارناپذیر و اثبات ناپذیرند، اما تنبّه به این دو اصل، در طول یکدیگر است یعنی آگاهی به اصل واقعیت در رتبه سابق بر آگاهی به «اصل عدم تناقض» است. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ه: ۲۹۲) اگرچه استاد جوادی آملی در جای دیگری بی اشاره به ترتب فهم میان این دو اصل، در تبیین جایگاه آنها نسبت به علوم دیگر بیان داشته است که انسان آن گاه که به سطح ادراک و آگاهی می رسد در نخستین مرتبه از

ادراک‌های خویش، اصول اولی؛ مانند «اصل واقعیت»، «اصل امتناع تناقض» و «اصل علیت» را می‌فهمد، هرچند بر فهم خود واقف نبوده و نسبت به آن تنبّه نداشته باشد. این قضایا در فطرت آدمی حضور دارند و او با اعتماد به این قضایا مسیر گفتگو و استدلال را آغاز می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۳۴۷؛ ۱۳۸۷ج: ۱۵۹-۱۶۱)

۳. تقدم «اصل امتناع تناقض» بر «اصل واقعیت»

استاد جوادی آملی اگرچه معتقدند «اصل واقعیت» در کنار اصل «انسان واقعیت دارد» و اصل «انسان درباره خود و اصل واقعیت، اندیشه می‌کند»، شرط نخستین برای ورود به بحث و گفتگو بوده و با تردید در آنها مجالی برای تردید و شک باقی نمی‌ماند و مباحث معرفت‌شناختی مطرح نمی‌گردد، (جوادی آملی، ۱۳۸۴ الف: ۶۳-۶۴) اما به روشنی بیان می‌دارند که قضایای گوناگونی که با حس و یا غیر آن ادراک می‌شوند و صورت بدیهی دارند مانند قضیه «اندیشه هست»، با استناد به اصل امتناع تناقض، ضرورت صدق می‌یابند و یقینی می‌گردند، زیرا یقین، عبارت از جزم به ثبوت محمول برای موضوع و جزم به امتناع سلب محمول از همان موضوع است، از این رو «اصل واقعیت» و دو اصل دیگر، از نظر منطقی، هم افق با «اصل امتناع تناقض» اند به این معنا که تردید در اصل امتناع تناقض، یقین و ضرورت صدق اصول یادشده را نیز در معرض زوال و تزلزل قرار می‌دهد، همان‌گونه که با استفاده از «اصل امتناع تناقض» بر ضرورت صدق و حتمیت آن اصول و استحاله زوال و تزلزل آنها تنبّه حاصل می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۴ الف: ۸۸-۸۹) استاد جوادی آملی هرچند این وابستگی یا نیاز به اصل امتناع تناقض را مانع بدیهی و اولی بودن اصل واقعیت نمی‌داند (همان: ۱۰۰) اما آن را به روشنی، مانع «اول الاوایل» بودن آن می‌دانند، از این رو ایشان در اثر دیگر خود- که از جهت تاریخ انتشار، متأخر از آثار دربردارنده دو دیدگاه پیشین درباره نسبت «اصل واقعیت» با «اصل امتناع تناقض» است- این دیدگاه را با صراحت و تأکید فزون‌تری

چنین بازگو کرده‌اند:

«علامه طباطبایی رحمته الله علیه، آن [برهان صدیقین] را به عنوان نخستین مسأله فلسفی مطرح کرده است... برهان صدیقین در این تقریر نیازی به مبحث اصالت وجود و مانند آن ندارد، اصل واقعیت با ضرورت ازلی خود حکایت از هستی مطلق دارد. تحولاتی که پیرامون برهان صدیقین شکل گرفته، در قلمرو هستی شناختی است و می‌توان چنین گفت که بر مدار اصل واقعیت چنین تحولی در حوزه معرفت‌شناختی نیز رخ می‌دهد؛ یعنی معرفت اصل واقعیت به عنوان اولین قضیه علمی نیز می‌تواند مطرح شود و از آن به عنوان اول الاوائل و احق الاقواویل می‌توان یاد کرد و لکن هر چه در این مورد فکر کردیم، دیدیم اصل واقعیت که ریب و تردیدی در آن نیست، نمی‌تواند به عنوان اولین قضیه مطرح شود، بلکه خود این اصل نیز مدیون استحاله جمع هستی و نیستی است، زیرا اگر استحاله جمع هستی و نیستی محل تردید باشد، گزاره «اصل الواقعية حق لا ریب فیه» نیز می‌تواند در معرض تردید قرار گیرد، بنابراین پیرامون اصل واقعیت نیز می‌توان پرسش و سؤال کرد، و لکن اصل استحاله جمع هستی و نیستی در زیر هیچ سؤال و پرسش قرار نمی‌گیرد و مذاکرات و گفت‌وگوها هنگامی که به آن می‌رسد، پایان می‌پذیرد.» (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۱۴۲-۱۴۳)

همچنین در توضیح فزون‌تر می‌توان گفت، در اندیشه آیت الله جوادی آملی، «اصل واقعیت» اگرچه چنین می‌نمود که توانایی دارد نخستین معرفت انسان و مقدم بر همه معرفت‌های دیگر او باشد اما از آنجا که این اصل می‌تواند در معرض تردید کسی قرار گیرد که ثابت بودن اصل واقعیت را با ثابت نبودن آن، قابل جمع می‌داند، (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۱۴۳) نیازمندی اصل واقعیت به اصل امتناع تناقض و در نتیجه «اول الاوائل» نبودن آن نمایان می‌گردد.

در پایان این بحث، برای شناخت ژرف‌تر آراء معرفت‌شناختی آیت الله جوادی

آملی، اشاره به این نکته سودمند است که ایشان در تحلیل نهایی خود، قضیه «موجود معدوم نیست» را «اول الاوائل» شناسانده و معتقدند «اول الاوائل» آنگاه که تعیین منطقی می‌یابد، به صورت اصل استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین درمی‌آید که «اصل امتناع تناقض» یاد می‌شود. (همان: ۱۲۲-۱۲۳ و ۱۲۵ و ۱۴۴-۱۴۵)

نتیجه‌گیری

هدف از نگارش این مقاله، تبیین دیدگاه آیت الله جوادی آملی درباره «اصل واقعیت» و نمایاندن جایگاه معرفت‌شناختی این اصل در نظام معرفت بود. این نوشتار بر پایه پژوهش فراگیر در آثار استاد جوادی آملی، نشان داد مفاد اصل واقعیت گزاره «واقعیتی هست» بوده و این گزاره به دلیل ویژگی انکارناپذیری و برهان‌ناپذیری، بدیهی اولی است و گزاره «واقعیت هست» اگر هم معنای گزاره «واقعیتی هست» - یعنی حداقل یک امر واقعی محقق است - به کار رود بدیهی اولی است؛ اما اگر به معنای وجود داشتن «واقعیت مطلق» یا «وجود مطلق» به کار رود صدق یا بدهت آن نیازمند تبیین دیگری است. این نتیجه، می‌تواند در ارزیابی برهان صدیقین علامه طباطبایی، به شکل قابل توجهی نقش آفرین باشد. منشأ ادراک اصل واقعیت نیز از منظر استاد جوادی آملی در این پژوهش تبیین گردید. از آنجا که پاره‌ای از آراء ایشان، به گونه‌ای گمانه بازگشت بدهت «اصل واقعیت» به گزاره بدیهی وجدانی «من هستم» را تقویت می‌کند پیشنهاد می‌شود در پژوهش مستقلی نسبت این دو گزاره به تفصیل بررسی شود. در این پژوهش، با بررسی دیدگاه آیت الله جوادی آملی درباره نسبت «اصل واقعیت» با «اصل امتناع تناقض»، سه نظریه بدست آمده از آثار ایشان نمایانده و دیدگاه نهایی ایشان یعنی تقدم «اصل امتناع تناقض» بر «اصل واقعیت» شناسانده شد، براین پایه پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های مستقل، نسبت این دو اصل از منظر اندیشمندان دیگر بررسی و ارزیابی شود.

منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳)، توحید در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم؛ جلد ۲)، اسراء، قم.
۲. _____ (۱۳۸۴ الف)، تبیین براهین اثبات خدا، تحقیق: حمید پارسانیا، اسراء، قم.
۳. _____ (۱۳۸۴ ب)، فطرت در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم؛ جلد ۱۲)، اسراء، قم.
۴. _____ (۱۳۸۴ ج)، معرفت‌شناسی در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم؛ جلد ۱۳)، اسراء، قم.
۵. _____ (۱۳۸۶ الف)، رحيق مختوم، جلد ۱-۱، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، اسراء، قم.
۶. _____ (۱۳۸۶ ب)، رحيق مختوم، جلد ۱-۲، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، اسراء، قم.
۷. _____ (۱۳۸۶ ج)، رحيق مختوم، جلد ۱-۴، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، اسراء، قم.
۸. _____ (۱۳۸۶ د)، رحيق مختوم، جلد ۱-۵، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، اسراء، قم.
۹. _____ (۱۳۸۶ هـ)، رحيق مختوم، جلد ۲-۲، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، اسراء، قم.
۱۰. _____ (۱۳۸۶ و)، سرچشمه اندیشه، ج ۳، تحقیق: عباس رحیمیان محقق. اسراء، قم.
۱۱. _____ (۱۳۸۷ الف)، دین‌شناسی، تحقیق: محمدرضا مصطفی‌پور، اسراء، قم.
۱۲. _____ (۱۳۸۷ ب)، عین نضاخ (تحریر تمهید القواعد)، تحقیق حمید پارسانیا، جلد ۳، اسراء، قم.
۱۳. _____ (۱۳۸۷ ج)، فلسفه صدر، ج ۲، تحقیق محمدکاظم بادپا، اسراء، قم.
۱۴. _____ (۱۳۸۸ الف)، فلسفه صدر، ج ۱، تحقیق محمدکاظم بادپا، اسراء، قم.

۱۵. _____ (۱۳۸۸ب)، شمس‌الوحي تبریزی، تحقیق علی‌رضا روغنی
موفق، اسراء، قم.
۱۶. _____ (۱۳۸۹الف)، تسنیم، ج ۱۳، تحقیق: عبدالکریم عابدینی. اسراء،
قم.
۱۷. _____ (۱۳۸۹ب)، تفسیر انسان به انسان، تحقیق: محمدحسین
الهی زاده، اسراء، قم.
۱۸. _____ (۱۳۸۹ج)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، تحقیق احمد
واعظی، اسراء، قم.
۱۹. _____ (۱۳۹۶)، رحيق مختوم، ج ۲۰، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا،
اسراء، قم.
۲۰. _____ (بی تا الف)، رحيق مختوم، بخش اول از جلد ششم (۶-۱)
(نشر داخلی)، اسراء، قم.
۲۱. _____ (بی تا ب)، رحيق مختوم، بخش دوم از جلد ششم (۶-۲) (نشر
داخلی)، اسراء، قم.
۲۲. _____ (بی تا ج)، شرح فصوص الحکم، ج ۱ (نشر داخلی)، اسراء، قم.
۲۳. _____ (بی تا د)، شرح فصوص الحکم، فص یوسفی و هودی (نشر
داخلی)، اسراء، قم.
۲۴. حلی، حسن بن یوسف (۱۳۷۱)، الجوهر النضید، جلد، انتشارات بیدار، قم.
۲۵. رازی، قطب‌الدین (بی تا)، شرح مطالع الانوار فی المنطق، جلد، انتشارات کتبی
نجفی، قم.
۲۶. سبزواری (۱۳۶۹)، شرح المنظومة، ۵ جلد، نشر ناب - تهران.
۲۷. صدرالدین شیرازی (صدرالمتألهین) (۱۹۸۱)، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی
الاسفار العقلیة الاربعة، ۹ جلد، دار احیاء التراث - بیروت.
۲۸. طباطبایی، محمد حسین (۱۹۸۱)، تعلیقه اسفار، در صدرالدین شیرازی، الحکمة
المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ۹ جلد، دار احیاء التراث - بیروت.
۲۹. _____ (۱۴۳۰)، نه‌ایة الحکمة (تعلیقه زارعی سبزواری)، ۲ جلد،
مؤسسه نشر اسلامی، قم.
۳۰. طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۵)، شرح الاشارات و التنبیہات، ۳ جلد، نشر البلاغة، قم.